

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۳،
پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۴۷-۱۲۳

وجوه افتراق و اشتراک قیام های خوارج در سیستان و عراق در دوره اموی*

دکتر سید احمد عقیلی / استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان^۱
جواد بهرامی نیا / کارشناسی ارشد تاریخ اسلام^۲

چکیده

خوارج به عنوان یکی از گروه های مؤثر در حوادث قرون اولیه هجری، برای نخستین بار در دوره خلافت حضرت علی (ع) و در جریان جنگ صفین به عنوان یک فرقه مستقل پدیدار گشتند و به مخالفت با جریان حکمیت برخاستند. با انتقال خلافت به امویان، خوارج از همان آغاز رو در روی آنان ایستادند و قیام های متعددی را علیه بنی امیه ایجاد کردند. به همین سبب تحت تعقیب حکام اموی فرار گرفتند و عده ای از این گروه ناگزیر به سرزمین های اطراف و از جمله ایران گریختند. سیستان از مهمترین مناطق نفوذ خوارج در ایران دوره اموی محسوب می شد. در این مقاله، ضمن بررسی عوامل زمینه ساز قیام های خوارج در دو منطقه سیستان و عراق؛ به بررسی تطبیقی عوامل اشتراک و افتراق قیام های خوارج در این دو منطقه پرداخته شده است. براین اساس پرسش اساسی این مقاله آن است که «قیام های خوارج در سیستان و عراق در دوره اموی» دارای چه نقاط اشتراک و افتراقی بودند؟ رهیافت این مقاله آنکه قیام های خوارج در سیستان و عراق با اینکه دارای شیوه مبارزاتی مشابهی بودند و به علل مشترکی شکست خوردند، اما دارای ایدئولوژی، اهداف، ساخت و درون مایه های متفاوتی بودند و در نهایت نتایج متفاوتی در جامعه عصر خلافت اموی پدید آوردند.

کلید واژه ها: بنی امیه، قیام های خوارج، عراق عرب، سیستان، ایران.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۹/۲۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۱۱/۱۸

۱ . Email: seyedahmad.aghili@yahoo.com

۲ . Email: jbahraminyia@yahoo.com نویسنده مسئول

مقدمه

خوارج به عنوان یک فرقه مستقل، در عصر خلافت حضرت علی(ع) و در جریان جنگ صفین شکل گرفتند. آنان در جریان حکمیت به مخالفت با امام علی(ع) پرداختند و از این زمان به عنوان یک فرقه مستقل پدیدار گشتند. این گروه پس از مدتی در جنگ نهروان در مقابل علی(ع) صف آرایی کردند و در جریان حکمیت بین امام علی(ع) و معاویه، به مخالفت با امام پرداختند. خوارج از این پس به عنوان یک فرقه مستقل در اسلام اعلان وجود کردند و با وجود اینکه عمده هواداران این گروه در جریان جنگ نهروان با حضرت علی(ع) کشته شدند ولی به حیات خود ادامه دادند.

با صلح امام حسن(ع) با معاویه و انتقال خلافت به امویان در سال ۴۱ق، مرحله جدیدی از فعالیت‌های خوارج آغاز شد. خلافت امویان به سبب پیشینه آنها در مقابله با اسلام و در پیش گرفتن سیاست دین ستیزی و ظلم و تبعیض در دوره خلافتشان، با مخالفت برخی از گروه‌های جامعه مواجه شد. یکی از مهمترین گروه‌های مخالف اموی، خوارج بودند که به سبب عقاید تند و سازش ناپذیر از همان ابتدای خلافت امویان علیه آنها دست به شمشیر بردند و قیام‌های متعددی را علیه امویان سازماندهی کردند.

به سبب سیاست سازش ناپذیر خوارج با بنی‌امیه، حکام اموی سیاست سرکوب این فرقه را در پیش گرفتند و قیام‌های آنها را به شدیدترین شکل سرکوب می‌کردند. به همین سبب گروهی از خوارج جنبش‌های خود را به سرزمین‌های دور از مرکز خلافت و از جمله ایران انتقال دادند و از این پس برخی از مناطق ایران مانند سیستان و عراق به عنوان دو مرکز عمده قیام‌های خوارج علیه امویان شناخته می‌شود. قیام‌های خوارج در این دو منطقه دارای نقاط اشتراک و افتراق بسیاری بودند و در نهایت نتایج متفاوتی در جامعه عصر خلافت اموی داشتند.

منابع متقدم این پژوهش مانند تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری، فتوح البلدان بلاذری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به بررسی تاریخ و جنبش‌های خوارج در دوره خلافت اموی پرداخته‌اند. در میان مطالعات جدید نیز کتاب تاریخ سیستان باسورث و خوارج در ایران از حسین مفتخری، تحقیقات مناسبی در این موضوع هستند ولی این کتب تنها به سیر فعالیت خوارج پرداخته و به بررسی تطبیقی نقاط اشتراک و افتراق این قیام‌ها کمتر توجه کرده‌اند.

مسئله این پژوهش آن است که پس از بررسی مختصر زمینه‌ها، علل، اوضاع سیاسی و اجتماعی خاستگاه این قیام‌ها، به مطالعه تطبیقی عوامل اشتراک و افتراق این قیام‌ها با توجه به شاخصه‌های ایدئولوژی و اهداف آنها، پایگاه سران و عناصر قیام‌ها، سبک و شیوه مبارزاتی، علل شکست و در نهایت نتایج این قیام‌ها پرداخته شده است. این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که قیام‌های خوارج در دوره اموی در ایران چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با قیام‌های خوارج در عراق در اهداف، علل شکست و نتایج داشته است؟

رهیافت این مقاله آن است که، به سبب وضعیت سیاسی-اجتماعی این مناطق، رویه خشونت و ترور خوارج، سرکوب آنها توسط دستگاه خلافت، تضاد دیدگاه‌های خوارج با اشراف محلی، تبلیغی نبودن تفکر خارجی‌گری و ناتوانی خوارج در تطبیق با فرهنگ بومی مناطق تحت نفوذ تفکر آن‌ها، مولفه‌هایی هستند که در وجوه اشتراک و افتراق قیام‌های آنان در این مناطق می‌بایست به آنان پرداخته شود.

علل و زمینه‌های شکل‌گیری قیام‌های خوارج در عراق عرب و ایران

بی‌تردید مهم‌ترین علل قیام‌های عربی خوارج علیه امویان، علل ایدئولوژیک و اعتراض به سیاست ظلم و جور خلفای اموی بود. گروهی از خوارج در دوره خلافت حضرت علی(ع) به سبب جایگاه و پایگاه والای مذهبی آن حضرت و سابقه ایشان در اسلام، قیام علیه وی را جایز نمی‌شمردند و در این دوره گوشه‌نشینی اختیار کردند. اما با انتقال خلافت به خاندان اموی و آغاز خلافت معاویه، هیچ تردیدی در لزوم جهاد با وی نداشتند. به گفته طبری پس از اینکه خوارج از شهادت حضرت علی(ع) و خلافت معاویه آگاه شدند، به رهبری فروه بن نوفل اشجعی قیام کردند و گفتند: «اکنون حادثه چنان شد که شک در آن نیست، به جهاد با امویان روید» (طبری، ۱۶۶/۵). به نوشته ابن ابی الحدید، عبدالله بن یحیی از رهبران خوارج در یمن، وقتی ظلم و ستم و سیره و روش بدی که حکام اموی با مردم آنجا در پیش گرفته بودند را مشاهده کرد یارانش را جمع کرد و علیه امویان قیام کردند (ابن ابی الحدید، ۱۰۶/۵). صالح بن مسرح، از رهبران قیام‌های خوارج خطاب به پیروان خود می‌گفت: «نمی‌دانم در انتظار چیستید و تا کی از پای نشسته‌اید؟ ستم رواج یافته و عدالت از میان رفته و این زمامداران پیوسته با مردم سخت‌تر و گردنفراتر می‌شوند و از حق دورتر و با پروردگار جسورتر»

(طبری، ۶/۲۱۸).

سیاست سخت گیری بر خوارج و قتل و کشتار آنها توسط حکام اموی نیز در شکل گیری این قیام‌ها مؤثر بود. ابن زیاد، در دوره حکمرانی خود در کوفه و بصره خوارج را دستگیر و دست و پایشان را می‌برید و به تعقیب آنها می‌پرداخت و زندان‌ها را از آنان انباشت (ابن خلدون، ۲/۲۳۰). ابن زیاد گروهی از خوارج را در بصره به زندان افکنده بود و در آنجا آنان را وعده داده بود که اگر بعضی از یاران خود را بکشند آزادشان نماید. گروهی چنین کرده و آزاد شدند. اینان از کرده خود پشیمان گشتند و در سال ۵۸ق به رهبری طواف بن غلاق علیه ابن زیاد قیام کرده و کشته شدند (همو، ۲/۲۲۹). در دوره حکمرانی زیاد بن عبید و فرزندش عبیدالله، سخت‌گیری بر خوارج شدت گرفت. بنا به روایتی، سیزده هزار نفر از خوارج در طی حکومت آنها در بصره و کوفه کشته شدند (طبری، ۵/۵۲۴). شدت فشار بر خوارج در این دوره سبب شد که فعالیت خود را به نقاط دور از مرکز خلافت انتقال دهند. از جمله قیام‌های خوارج در این دوره قیام سهم بن غالب و خطیم باهلی است که به اهواز گریختند و با جمع آوری نیرو به بصره بازگشتند و با نیروهای زیاد درگیر و کشته شدند (ابن اثیر، ۳/۴۱۸). با شورش مرداس بن ادیه، معروف به ابوبلال در اهواز و کشته شدن او (همان، ۴/۹۴)، تا سال ۶۴ق شاهد جنبشی از خوارج در ایران نیستیم و در واقع زیاد و فرزندش عبیدالله موفق به سرکوب قیام‌های خوارج در این مرحله شدند.

با مرگ یزید بن معاویه و آسفتگی حکومت اموی، شاهد گسترش قیام‌های خوارج در ایران هستیم. در این مرحله خوارج در سرزمین‌های متصرفی جوامع خودگردان تشکیل داده، با اخذ خراج و مالیات، درآمد کافی جهت گذران امور و تشکیل و سازماندهی نظامی خویش را فراهم آوردند (تاریخ سیستان، ۱۷۶). در این مرحله بین خوارج اختلاف ایجاد شد و با نفوذ عقاید اصلاح طلبانه در ایدئولوژی خوارج، مشارکت موالی و نومسلمانان در قیام‌های خوارج گسترده‌تر شد. از جمله قیام‌های این مرحله، قیام نافع بن ازرق بود که در اهواز عامل حکومتی را بیرون کرد و با گرفتن خراج و مالیات، شورش خود را آشکار کرد. نافع در نبردی در بصره کشته شد (ابن اثیر، ۴/۱۶۸). با آغاز امارت حجاج بر کوفه، وی مردم را به اجبار به نبرد خوارج فرستاد و آنها را سرکوب کرد (همو، ۶/۲۰۴). با کشته شدن قطری بن فجائه توسط حجاج در طبرستان (یعقوبی، بی تا، ۲/۲۷۶)، به فعالیت ازارقه در ایران تا بیست سال آینده

خاتمه داده شد و تا سال ۱۰۰ق، حرکت خوارج با رکود مواجه شد. در این دوره به دلیل سیاست خشن امویان در برخورد با مخالفان، شاهد شورش خوارج نیستیم و جز تحرکات محدودی در سیستان فعالیت خوارج در ایران متوقف شد (مفتخری، ۱۰۵).

با به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز، خوارج دوباره شروع به فعالیت کردند. در این مرحله به سبب آشفتگی حکومت اموی، شاهد گسترش و اوج گرفتن قیام‌های خوارج در ایران هستیم. از جمله حرکت‌های خوارج در این دوره قیام ضحاک بن قیس خارجی در سال ۱۲۷ق و شورش شیبان بن عبدالعزیز در سال ۱۲۹ق است که راه به جایی نبردند و سرکوب شدند (طبری، ۱۷/ ۳۴۹-۳۴۶).

قیام‌های خوارج در ایران، برخلاف قیام‌های خوارج در کوفه و بصره، بیشتر جنبه اقتصادی داشت و اعتراضی بود به سیاست اقتصادی ظالمانه امویان نسبت به موالی. در دوره خلافت اموی، مردم سرزمین‌های متصرفی علی رغم اسلام آوردن مجبور به پرداخت جزیه بودند (ابن اثیر، ۴/ ۴۶۵). حکام اموی در این دوره عمدتاً اشخاص فاسدی بودند که جز انباشتن جیب خود دغدغه‌ای نداشتند. به عنوان مثال، عبدالرحمن بن زیاد مدتی عامل معاویه در خراسان بود و معاویه او را برکنار کرد. وی مالی بسیار فراهم آورد و می‌گفت: به اندازه‌ای مال با خودم آورده‌ام که صد سال مرا به قرار روزی هزار درهم بس است (یعقوبی، بی تا، ۲/ ۲۳۷). همچنین در تاریخ سیستان آمده است که چون معاویه در سال ۴۱ق به خلافت رسید عبدالله بن عامر را بر بصره، خراسان و سیستان مسلط نمود. عبدالله نزدوالی سیستان کس فرستاد که هرچه در بیت المال است از بهره خود بگیر و بازگرد، والی چنان کرد که وی گفته بود (تاریخ سیستان، ص ۹۰). کارگزاران اموی در ولایات تحت اداره خود ریخت و پاش فراوانی می‌کردند. امیه بن عبدالله، کارگزار عبدالملک بن مروان در خراسان، می‌گفت: خراسان و سیستان هزینه مطبخ مرا کفایت نمی‌کند (طبری، ۶/ ۳۱۵).

دوره حکومت حجاج بن یوسف بر عراق از سخت‌ترین دوران‌ها برای موالی و اهل ذمه بود. حجاج مردم را به وظیفه‌ها، کسور، هدایا، نوروز و مهرگان الزام و تکلیف می‌کرد و این روال در دوره خلافت سلیمان و ولید هم ادامه داشت (قمی، ۱۴۸). در دوره حکمرانی حجاج بر عراق سیاست اخذ مالیات به شدیدترین شکل اجرا می‌شد. به نوشته مسعودی در این دوره مردم اصفهان سه سال خراج خود را کم کردند. حجاج یک اعرابی را به حکومت اصفهان

منصوب کرد و او ده نفر از مردم اصفهان را گردن زد و سر آنها را در کیسه نهاد و مهر زد تا خراج را آماده کردند (مسعودی، ۱۴۰۹، ۳ / ۱۷۱).

علاوه بر این تمایلات ملی - مذهبی موالی در شکل گیری این قیامها مؤثر بود. در واقع با وجود سخت گیری امویان بر اهل ذمه، عده زیادی از زرتشتیان در قرون نخستین هجری بر دین خود باقی ماندند. به نوشته مقدسی، عده زرتشتیان در فارس چنان زیاد بوده که بر لباس خویش «وصله تشخیص» نمی زدند و حال آنکه حقوق اسلامی نصب علامت تشخیص را برای غیر مسلمانان اجباری کرده بود (مقدسی، ۱۳۶۱، ۴۲۹). هنگامی که زیاد بن عبید حاکم عراق بود، عبید الله بن ابی بکره را در سال ۵۸ق به عنوان حاکم سیستان به این منطقه فرستاد به او دستور داد تا یکی از روحانیون زرتشتی سرشناس آنجا را به قتل رسانده و آتشکده های آن منطقه را ویران کند. او نیز پس از ورود به سیستان در صدد اجرای این دستورات برآمد، اما با واکنش جدی اهالی این منطقه رو به رو شد و ناچار از این کار صرف نظر کرد (تاریخ سیستان، ۹۳). در واقع مذهب خوارج در این دوره بهانه و زمینه ای برای دفاع از حقوق غیر عرب ها [موالی] خود در برابر حکام و روسای عرب بوده است (Bothworth, 35؛ صفا، ۱ / ۳۵).

سیستان یکی از ولایات مهم ایران پیش از اسلام بود. به همین سبب مردم این منطقه در برابر هجوم اعراب مقاومت کردند و پس از فتح چند بار علیه آنان شورش کردند (یعقوبی، ۱۳۷۱، ۲ / ۵۹). در عهد حکومت خلفا علاقه به ملیت ایرانی و مذهب زرتشتی در سیستان به حد اعلامی خود وجود داشت و موبدان و هیربدان در آتشگاهها به آزادی مراسم مذهبی خود را انجام می دادند (تاریخ سیستان، ۹۳). علاوه بر این، سیستان از نقاطی بود که آیین زرتشتی در آنجا تقدس بسیار داشت. آنجا گرشاسب به وسیله فروهرها محافظت می شود و «سوشیانس» در آخر الزمان از آنجا ظهور می کند (همان، ۳۷). در واقع علاقه مردم این منطقه به فرهنگ گذشته خویش به حدی بود که برخی از سران خوارج برای جذب مردم این منطقه به قیام خود، نسب خود را به شاهان اساطیری ایران پیوند می دادند (همان، ۱۵۶).

بر این اساس مردم سیستان برای دستیابی به اهداف خاص خود به صورت مقطعی با خوارج همراه می شدند (صفا، ۱ / ۳۵). به همین سبب بی تردید برخی از گروهها در سیستان به سبب انگیزه های ملی و مذهبی در پی مخالفت با امویان عرب گرا بودند و خوارج در سیستان چنین فرصتی را برای آنان ایجاد نمودند.

خاستگاه سیاسی و اجتماعی قیام‌های خوارج

کوفه به عنوان خاستگاه عمده شورش‌های خوارج در دوره اموی، شهری نو ساخت بود که در زمان خلافت عمر بن خطاب و به دستور وی توسط سعد بن ابی وقاص ساخته شد (مقدسی، ۱۴۱۱ق، ۱۱۶). جمعیت نخستین کوفه شامل دوازده هزار نفر یمنی و هشت هزار نفر نزاری (طبری، ۳/ ۴۸۷) و چهار هزار سرباز دیلمی بود که پس از پیکار قادسیه اسلام آوردند و سعد بن ابی وقاص آن‌ها را در کوفه سکونت داد (بلاذری، ۱۹۹۸م، ۲۷۵). مردم این شهر دارای عقاید مذهبی و دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی بودند. گروهی عقیده شیعی داشتند، برخی عقیده خارجی داشتند و گروهی طرفدار بنی امیه و عثمانی بودند؛ با این حال شیعیان تفوق داشتند (زرین کوب، ۱۳۶۸ش، ۳۵). این شهر از همان ابتدا نقش مؤثری در رخدادهای سیاسی جهان اسلام داشت. در دوره خلافت عثمان، یکی از شهرهایی بود که علیه خلیفه شورش کرد (دینوری، ۵۶). در زمان خلافت حضرت علی(ع) به عنوان مرکز خلافت اسلامی انتخاب شد (همو، ۱۵۲). با شهادت امام حسن(ع) و انتقال خلافت به امویان، مرکز خلافت به شام انتقال یافت و عراق اهمیت پیشین خود را از دست داد.

مردم این شهر از همان ابتدای خلافت امویان، بنای ناسازگاری با خلفای اموی گذاشتند و خوارج و شیعیان بارها در طی دوره خلافت امویان در این شهر علیه آنان قیام کردند. معاویه در دوره خلافت خود برای آرام کردن اوضاع این شهر، زیاد بن عبید را به کوفه فرستاد (یعقوبی، بی تا، ۲/ ۲۳۰). زیاد، با اعمال خشونت، موقتاً اعتراضات را سرکوب کرد. حجر بن عدی یکی از شیعیانی بود که در دوره خلافت معاویه، در کوفه به مخالفت با امویان برخاست اما اعتراض وی با خشونت سرکوب شد و به شهادت رسید (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳/ ۳).

با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، این شهر به مدت یک دهه روی آرامش به خود ندید و قیام‌های متعددی چون قیام مختار بن ابوعبیده ثقفی، توأیین و شورش‌های متعدد خوارج در این شهر رخ داد که حقیقتاً پایه حکومت امویان را سست کرد. با غلبه عبدالملک بن مروان بر عراق و سرکوب زبیریان، حجاج بن یوسف ثقفی مأمور سامان دادن به اوضاع عراق شد. حجاج از همان ابتدای امارت خود در کوفه سیاست سخت و خشن نسبت به مخالفان حکومت اموی در پیش گرفت. او در زمان ورود به کوفه گفت: خلیفه به او دو شمشیر رحمت و عقوبت داده است. شمشیر رحمت در میان راه افتاده است و تنها شمشیر عقوبت با اوست

(ابن قتیبه، ۴۰ / ۲؛ یعقوبی، بی تا، ۲۷۳ / ۲). حجاج، با ورود به کوفه خطبه تهدید آمیزی ایراد کرد و کوفیان را از عواقب نافرمانی بیم داد و سه روز آنها را مهلت داد که به سپاه مهلب بن ابی صفره بپیوندند و راهی نبرد با خوارج شوند، در غیر این صورت خونشان مباح است؛ بدین سان عراقیان را برای نبرد با خوارج بسیج کرد (ابن اثیر، ۴ / ۳۷۸).

حجاج در تمام طول دوره امارتش در کوفه (۹۵-۷۵ق)، به اعمال سیاست قتل و کشتار مخالفان ادامه داد تا جایی که مردم کوفه را ذلیل کرد و تحت فرمان خود درآورد (ابن اعثم کوفی، ۵ / ۷). به گفته یاقوت حموی، حجاج در دوره امارتش در کوفه، یکصد و بیست هزار نفر از مردم این شهر را به قتل رساند (حموی، ۵ / ۳۴۹). ابن خلکان در مورد رفتار حجاج می-نویسد: در قتل و خونریزی و شکنجه داستان‌هایی درباره حجاج نقل شده که مانند آن شنیده نشده است (ابن خلکان، ۲ / ۳۰). به نوشته منابع، جمعیت زیادی از مردان و زنان در زندان های حجاج سر می‌بردند (یعقوبی، بی تا، ۱ / ۱۲۷؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳ / ۱۶۶). به این ترتیب حجاج با در پیش گرفتن سیاست خشونت و سرکوب، اوضاع کوفه را پس از یک دهه آشفتگی آرام کرد، ولی همین سخت‌گیری‌ها زمینه ساز شکل‌گیری مخالفت‌ها و شورش‌هایی علیه وی شد که مهمترین آن‌ها شورش عبدالرحمن بن اشعث است.

سیستان به عنوان خاستگاه و مرکز عمده قیام‌های خوارج در ایران، اوضاع آشفتگی داشت. یکی از مشکلات سیستان در این دوره جنگ‌های قبیله‌ای بود (بلاذری، ۳۳۷ق، ۵۵۴). در واقع اعراب با ورود به سیستان، اختلافات قبایلی خود را به این منطقه کشاندند و دو طایفه تمیم و بکر بن وائل خصومت‌های شدیدی با هم داشتند. رقابت قبیله‌ای میان دو گروه بکر بن وائل و تمیم از تمایزات مشخص زندگی عرب در سیستان بود که این رقابت در ادامه فعالیت فرق خوارج در سیستان تأثیر فراوان داشته است (باسورث، ۱۱۲). بکر بن وائل، دکانی (مکان خرید و فروش) در سیستان ساخته بودند، ولی تمیم آن را ویران کردند. سپس تمیم دوباره آن را ساخت ولی بکر دوباره آن را ویران کردند. دو طرف بیست و چهار بار این کار را تکرار کردند. ابن حلزه یشکری در این باره گفت: «ای دوست جوشنم را بیاور که جنگ میان ما و تمیم آغاز شده است. گروه خویشاوندی که بی‌حرمتی را بر ما زیاد کرده‌اند، در گذشته نیز این کار را کرده‌اند. آنها از ما صلح طلب کرده‌اند، ولی زمان صلح سر آمده است، آنچه آنان طلب می‌کنند بالاتر از ستارگانند» (ابن عبدربه، ۲ / ۱۶۹).

علاوه بر این، وجود ناامنی در سیستان به سبب فعالیت‌های دزدان و راهزنان، زمینه را برای فعالیت و حضور خوارج در سیستان فراهم می‌ساخت. در این دوره برخی از قبایل بومی مانند قفص و بلوچ و برخی از مهاجران عرب از ناآرامی در سیستان استفاده کرده و دست به غارت و چپاول می‌زدند که این امر باعث می‌شد که مردم بومی سیستان برای سرکوب آنها به خوارج گرایش یابند. بلاذری به نقل از یکی از شاعران در سیستان آورده است که: «بشارت ده سیستان را به گرسنگی و جنگ و به آمدن ابن فصیل و راهزنان عرب که نه از زر سیریشان بود و نه از سیم» (بلاذری، ۱۳۳۷/۵۵۱). البته این امر به صورت مقطعی و در کوتاه مدت به جذب بومیان به خوارج کمک کرد و گرنه در دراز مدت، خود خوارج از عمده ترین عوامل ناامنی و خشونت در سیستان بودند.

عرب‌ها در این دوره به سبب اینکه اسلام در میان آنان ظهور کرده بود، خود را از دیگران برتر می‌پنداشتند و امتیازات ویژه‌ای برای خویش قائل بودند. آنها بر موالی فخر فروشی می‌کردند و می‌گفتند: نه تنها شما را از بردگی و اسارت آزاد ساختیم بلکه از پلیدی کفر و شرک نجات داده و مسلمان نمودیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم (زیدان، ۶۹۸) و این سبب می‌شد که موالی به اعتقادات مساوات طلبانه خوارج گرایش یابند. شعارهای خوارج از جمله نفی سیادت عربی برای سپاهیان و نیروی نظامی آنان که اغلب از موالی و غیر عرب بودند از جذابیت خاصی برخوردار بود (مفتخری و زمانی، ۸۹).

در مورد مقایسه خاستگاه اجتماعی و سیاسی خوارج منطقه سیستان با عراق ذکر این نکته مهم است که سیستان بیشتر ناحیه‌ای روستایی و غیر شهری و دارای نواحی جدا افتاده و غیر متصل بود (یعقوبی، ۱۴۲۲ق، ۱۰۲). خوارج در روستاها و سواد سیستان غلبه داشتند و به همین دلیل درآمد و عایدات خلافت از خراج و مالیات روستاها دچار نقصان می‌گردید. به نوشته تاریخ سیستان: «اندر روزگار اسلام تا بدان وقت که خوارج بیرون آمدند و دخل خراسان و سیستان از بغداد بریده گشت و آخر صلح افتاد بر خطبه‌ای که اندر شهرها همی کردند و به قصبه که سواد خوارج بودند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۸).

مقایسه اهداف قیام‌های خوارج

قیام‌های عربی خوارج در دوره اموی با هدف مبارزه با دین‌ستیزی و ظلم و جور خلفای اموی

صورت گرفت. در واقع با توجه به سخنان سران قیام‌ها می‌توان به روشنی به اهداف قیام خوارج پی برد. مُسْتَوْرِد بن عَلْفَه از رهبران قیام‌های خوارج در دوره اموی در نامه‌ای خطاب به یکی از فرماندهان اموی در بیان اهداف قیام خود نوشت: «ما قومی هستیم که از تعطیلی احکام دین غمگین بوده، تو را به کتاب خدا و سنت پیامبر و ولایت ابوبکر و عمر و برائت از عثمان و علی (ع) دعوت می‌کنیم. اگر بپذیری به راه راست در آمده‌ای و گرنه هیچ عذری نداری و باید آماده جنگ شوی» (طبری، ۱۹۱ / ۵). شوذب خارجی که رهبری خوارج کوفه را در زمان یزید بن عبدالملک بر عهده داشت، در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، با توجه به تغییر سیاست خلافت، دست از مخالفت با خلیفه برداشت ولی با روی کار آمدن یزید بن عبدالملک شورش کرد. وی به یارانش می‌گفت: «هر کس خدا را در نظر داشت، شهادت سوی او آمد و هر که برای دنیا قیام کرده بود دنیا از دست رفتنی است و بقا در خانه آخرت است» (طبری، ۵۷۶ / ۶). عمر بن عبدالعزیز در مذاکره با خوارج می‌گفت: «من می‌دانم که خروج شما برای دنیا نیست، منظورتان آخرت است؛ اما راه آن را گم کرده‌اید» (مسعودی، ۱۴۰۹، ق، ۳ / ۱۹۱).

سیاست ظلم و سخت‌گیری حکام اموی نسبت به خوارج نیز در شکل‌گیری این قیام‌ها مؤثر بود (ابن ابی الحدید، ۱۱۴/۵). مَرْدَاس بن اَدِیَه از رهبران خوارج در قیام علیه امویان در بیان اهداف قیام خود می‌گفت: «ما خروج نکرده‌ایم تا در زمین فساد کنیم بلکه از ظلم فرار کرده‌ایم و با کسی جنگ نداریم مگر کسانی که ما را به نبرد دعوت کنند و از فیء و درآمد بیت المال جز سهم خودمان را نمی‌خواهیم» (مبرد، ۱۸۳ / ۳؛ ابن اثیر، ۵۱۸ / ۳). حیان بن ظَبَّیان یکی از رهبران خوارج خطاب به یاران خود می‌گفت: «بیایید به سوی شهر خود برویم و برادرانمان را امر به معروف و نهی از منکر کنیم و آنان را به جهاد با احزاب فراخوانیم؛ هیچ عذری در جای ماندن نداریم چرا که والیان ما ستمکارند، روش هدایت متروک مانده و کسانی که برادران ما را کشته‌اند زنده‌اند، باید نار خویشتن را از آنان بگیریم» (طبری، ۱۷۴ / ۵). بدین‌سان سیاست ضد دینی خلفای اموی و سخت‌گیری بر خوارج و قتل و کشتار آنها سبب شکل‌گیری قیام‌های متعدد توسط این گروه علیه خلفای اموی شد که تا پایان خلافت امویان ادامه یافت.

در قیام‌های خوارج علیه امویان در ایران، در ابتدا عمده نیروهای آنان عرب بودند. این گروه به انگیزه مذهبی با خلافت اموی مخالف بودند و برای رهایی از سیاست سرکوب و

سخت گیری حکام اموی نواحی دور از خلافت را برای مخالفت خود برگزیدند (یعقوبی، بی تا، ۲/ ۲۲۰)، اما در ادامه موالی که عقاید این گروه را در جهت اهداف خود می دیدند به جنبش-های آنان پیوستند. در این دوره موالی به شدت تحت فشار اقتصادی بودند و برای رهایی از این شرایط با هر گروهی که به مخالفت با امویان بر می خاست همراهی می کردند. به این ترتیب، متناسب با ورود عناصر جدید به داخل صفوف خوارج، جنبه اجتماعی این جنبش بر جنبه مذهبی آن چیرگی یافت (مفتخری و زمانی، ۸۹).

بدین سان دیدگاه های مساوات طلبانه خوارج و عدم اخذ مالیات سنگین از موالی، به صورت یکی از شعارهای خوارج برای جذب مردم در آمده بود و خوارج از مردم این مناطق مبلغ به مراتب کمتری نسبت به امویان دریافت می کردند. به عبارت دیگر، اخذ مالیات های سنگین از مردم و اخذ جزیه از نومسلمانان، زمینه نارضایتی مردم ایران را فراهم ساخته بود. به نوشته مؤلف تاریخ سیستان، حمزه بن آذرک، از رهبران خوارج به مردم سیستان می گفت: «یک درهم خراج و مال بیش به سلطان مدهید چون شما را نگاه نتوان داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستام که من بر یک جای نخواهم نشست وزان روز تا این روز به بغداد بیش از سیستان دخل و حمل نرسید» (تاریخ سیستان، ۱۵۸). ابو حمزه خارجی در مسجد مدینه می-گفت: «آیا می دانید ای اهالی مدینه، ما خانه و مایملک خود را برای شورش و بطالت ترک نکرده ایم. نه بیهوده می گوئیم و نه قصد تفریح داریم و نه برای سلطنت می کوشیم و نه خیال مطالبه خون بهایی را داریم، ولی چون دیدیم چراغ حق از کار بازمانده، حق گویان مورد تنفر واقع و عادلان کشته می شوند، زمین با تمام وسعت خویش بر ما تنگ است (به قیام برخاستیم). اهالی مدینه مرا آگاه کنید از هشت سهم که خداوند در کتاب خود واجب نموده تا توانگران در راه محبت خدا به ضعف بدهند، شخص نهمی آمد و از آن هشت قسمت-یکی برای او نیست- تمام سهمیه ها را برای خود برداشت، در حالی که با خدا می جنگید. شما درباره کسی که یاری به شخص نهمی کرده باشد چه می گوئید؟» (طبری، ۷/ ۳۹۶). بدین سان به نظر می رسد که عامل اقتصادی سبب پیوستن موالی به خوارج شده باشد (مفتخری، ۷۷). البته این عامل را نمی توان تنها عامل برای گرایش مردم ایران به خصوص اهالی سیستان به عقیده خوارج دانست؛ چنانچه رنجش و ناخرسندی از فاتحان عرب نیز، عده ای را به عقیده خارجی متمایل نمود (باسورث، ۸۶).

بی‌تردید فشارهای اقتصادی - مانند افزایش مالیات‌ها و باج و خراج - تنها هدف موالی در مبارزه با حکومت اموی نبود. برخی از موالی در این دوره به سبب سیاست ضد دینی امویان، با آنان مخالف بودند. در جریان قیام ابوعلی کوفی که عقیده خارجی داشت، مُغیره بن شُعبه فردی را به سراغ ایشان فرستاد که ابتدا به آنها ندا کرد: «ای گروه عجم‌ها، این عرب است که به نام دین با ما نبرد می‌کند. شما را چه می‌شود؟ پس بر او فریاد زدند که ای جابر! همانا ما قرآنی شگفت شنیدیم که به سوی هدایت رهبری می‌کند؛ پس ایمان آوردیم و هرگز کسی را با پروردگار خود انباز نگیریم و خداوند پیامبر ما را برای همه مردم برانگیخته است و او را از کسی دریغ نداشته است» (یعقوبی، بی تا، ۲/ ۲۲۱).

تمایلات استقلال طلبانه مردم سیستان نیز یکی از علل مهم پیوستن آنها به خوارج بود. سیستان یکی از ولایات مهم ایران پیش از اسلام بود (کریستن سن، ۱۵۷) و بقایای مراکز زرتشتی تا مدتها بعد از اسلام در این منطقه پایدار ماند، به صورتی که در قرون نخستین هجری یکی از مناطق ایران بوده که دین زرتشتی در آنجا همچنان نفوذ زیادی داشت (صدیقی، ۱۰۱). براین اساس، اسلام به صورت عمیق و ریشه‌ای در این منطقه نفوذ نکرده بود و هنوز عقاید باستانی در این ایالت وجود داشت. البته اهمیت سیستان از خراسان و جبال و فارس برای دستگاه خلافت بیشتر نبود. همین کم توجهی به این ایالت و عامل فوق که به آن اشاره شد باعث می‌گردید که سیستان یکی از مراکز مهم نفوذ خوارج شود. این ناحیه از مرکز خلافت دور و علاوه بر این به وسیله شنزارهای وسیع از سایر نقاط مجزا بود؛ به همین جهت خوارج آنجا را یکی از پناهگاه‌های مهم خود قرار داده بودند و مردم آنجا را با هدف رهانیدن سرزمین خود از چنگ عرب‌های غالب به دور خود جمع می‌کردند (حیبی، ۳۵۰). یقیناً بخشی از مخالفت‌ها ضد اعراب ناشی از حس ملیت پرستی و استقلال خواهی مردم این منطقه بود و خوارج فرصتی برای آنها برای ابراز مخالفت‌های خود مهیا ساختند.

مقایسه پایگاه سران و عناصر قیام‌های خوارج

رهبران قیام‌های خوارج در عراق عرب عمدتاً شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که به سبب پایگاه قومی و قبیله‌ای و جایگاه مذهبی که داشتند در میان بسیاری از مسلمانان دارای وجهه بودند. بلاذری اخبار فراوانی از خوارج در عهد خلافت معاویه آورده است که نشان از نفوذ

زیاد آنان در قبایل مختلف دارد (بلاذری، ۱۴۱۷، ۵/ ۱۶۸-۱۶۳). قَرُوَّة بن نوفل آشجعی از رهبران خوارج، سرور قوم اشجع و فردی موجه در میان قومش بود (طبری، ۵/ ۱۶۶) و بنا به روایتی از صحابه رسول الله (ص) به شمار می‌آمد (ابن حجر، ۵/ ۳۰۳). وی از سران خوارج بود که در جنگ نهروان گوشه‌نشینی اختیار کرد و از نبرد با امام خودداری کرد (دینوری، ۱۳۶۸، ۲۱۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ۲/ ۳۷۱). اغلب رهبران خوارج از لحاظ نسب و قبیله از افراد برجسته و نام آور عصر خود بودند و همین امر در جذب افراد و گروهها به سمت آنان نقش داشت. به عنوان مثال، عبدالله بن یحیی بن زید که نام و نشان پدر و خاندانش را نیز با خود به همراه داشت، از بزرگان خوارج و فردی موجه در میان آنها بود (مسعودی، بی تا، ۲۸۱؛ بلعمی، ۴/ ۱۰۱۷). شیبب بن یزید بن نعمان، از دیگر رهبران خوارج از یک سو نام و نشان پدر (نعمان بن بشیر انصاری) را با خود داشت (حموی، ۱/ ۶۰) و از خاندان معروف مره بن عوف بود (ابن مسکویه، ۲۶۱؛ ابن حزم، ۲۵۲) و از سوی دیگر خود فردی شجاع و کارآزموده در امور سیاسی و نظامی بود (مستوفی، ۲۷۵). ابولبابه مرداس بن آذیه از رهبران قیام‌های خوارج و از عابدان و سران خوارج بود. وی در جنگ صفین با علی (ع) بود و در مسئله حکمیت اعتراض کرد و در جنگ نهروان نیز حضور داشت. به نوشته ابن اثیر تمام خوارج به او ایمان داشتند و از او پیروی می‌کردند (ابن اثیر، ۳/ ۵۱۸؛ ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۳۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ۲/ ۳۴۲).

در حقیقت علیرغم عقاید مساوات طلبانه خوارج (ابن العبری، ۱۳۲)، در عمل معیارهایی چون اصالت نسب و شرایط سنی در انتخاب رهبر از سوی آنها مؤثر بوده است (طبری، ۵/ ۱۷۵). یک بار خوارج نجدات با یک نفر غیر عرب به نام ثابت تمّار بیعت کردند، اما بلافاصله گفتند امیر ما باید عرب خالص باشد و خود ثابت را موظف کردند که امیر صالحی از عرب پیدا کند تا با او بیعت نمایند و او ابو فدیک را انتخاب کرد (ولهاوزن، ۸۴).

در واقع شعار خوارج در مقابله با دین ستیزی و ظلم امویان سبب می‌شد تا بعضاً برخی از شخصیت‌های برجسته مذهبی به این گروه پیوستند. صالح بن مسرح از عباد و زهاد بود و پیروان زیادی داشت که به سبب ظلم و ستم امویان به دعوت خوارج، به آنها پیوست و علیه امویان شورش کرد (طبری، ۶/ ۲۱۶).

در قیام‌های عربی خوارج گاهی رگه‌هایی از عنایت به تفاخر قبیله‌گرایی پیداست. از جمله در

شعری از شاعری خارجی، پیروزی گروهی از خوارج (از قبیله بکر بن وائل) بر قریش با تفاخر فراوان یاد شده است (مسعودی، بی تا/ ۲۸۲). برخی از محققان روح قبیله گرایی خوارج را در عدم وجود نام ابوموسی اشعری در لیست ترور خوارج مؤثر دانسته و معتقدند که چون ابوموسی اشعری یمنی بود ترور نشد ولی معاویه، عمرو عاص و علی (ع) هر سه از قریش بودند که در لیست ترور قرار گرفتند (عواجی، ۱۱۷).

در قیام‌های خوارج در ایران برخلاف قیام‌های عربی خوارج، کمتر گرایشات قبیله‌ای مشاهده می‌شود و رهبران این قیام‌ها نیز تقریباً هیچکدام از رؤسای قبایل خود نبودند (مفتخری، ۸۲). رؤسای این شورش‌ها عمدتاً از طبقات پایین جامعه عرب بودند که پایگاه اجتماعی شاخصی نداشتند و در جریان قیام علیه امویان بود که نام و نشانی یافتند. در بسیاری مواقع رؤسای قیام‌های خوارج از موالی بودند. به نوشته ابن ابی الحدید، معین خارجی و ابومریم از موالی بنی الحارث بن کعب و سهم بن غالب بودند که علیه مُغیره بن شُعبه (والی کوفه) شورش کردند. عبدربه کبیر و عبدربه صغیر نیز که پس از اختلاف میان سپاهیان قطری به رهبری رسیدند از موالی بودند و اولی انار فروش و دومی معلم بود (ابن ابی الحدید، ۴/۲۰۴).

عناصر سپاه خوارج نیز در ابتدا عمدتاً از طبقات پایین جامعه عرب بودند اما به تدریج و با توجه به نفوذ عقاید مساوات طلبانه در ایدئولوژی خوارج، مشارکت موالی و نومسلمانان در قیام‌های خوارج گسترده‌تر شد (مفتخری، ۸۷). در واقع قشری که خوارج از میان آن‌ها برخاسته بودند، آن گونه که به مُهَلَب خبر دادند غالباً متشکل از آهنگر، رنگرز، قصاب و... بوده است (مبرد، ۳/۳۱۴؛ ابن ابی الحدید، ۴/۱۴۷).

از سوی دیگر به سبب اینکه موالی عقاید خوارج را در راستای اهداف خود در مبارزه با ظلم و جور خلفای اموی و مساوات طلبی دیدند به صورت گسترده به این شورش‌ها پیوستند. از آنجا که سیستان بیشتر ناحیه‌ای روستایی و دارای نواحی جدا افتاده و غیر متصل بود (یعقوبی، ۱۴۲۲، ۱۰۲) و بیشترین فشار حاصل از تعدیات عمال رسمی بر دوش بخش‌های روستایی قرار داشت، طبیعی بود که در این مرحله حامیان و هواداران خوارج بیشتر از میان قشرهای روستایی باشند. منابع از افزایش تعداد نیروهای خوارج در قیام‌های آنان گزارش می‌دهند، به طوری که در قیام قَطْرِي بْنِ الْفُجَاءَةِ، که از رهبران خوارج ارازقه بود، ۳۲ هزار نفر

شرکت داشتند (ابن اعثم کوفی، ۶ / ۱۹۱). به نوشته بلاذری، پیروان ابومریم که یکی از خوارج شورشی عصر اموی بود، ۲۰۰ یا به گفته برخی منابع ۴۰۰ نفر بودند که از این عده جز شش تن که عرب بودند و ابومریم نیز جزو شان بود، مابقی از موالی بودند (بلاذری، ۱۴۱۷، ۲ / ۴۸۶). در دوره خلافت اموی، بیشترین فشار حاصل از تعدیات و ظلم و جور خلفای اموی بر دوش بخش‌های پایین جامعه و روستائیان قرار داشت و طبیعی بود که بیشترین حامیان خوارج در این مرحله از میان این گروه باشند و تکیه‌گاه و پشتیبان خوارج در ایران محسوب شوند؛ زیرا خوارج، این گروه را به عدم پرداخت خراج و مالیات به حاکم اموی تحریک می‌کردند و خود نیز اعتقادی به اخذ جزیه از موالی نداشتند بلکه اعتقاد داشتند مالیات دریافتی خرج خود اهالی گردد (تاریخ سیستان، ۱۵۸).

مقایسه شیوه انقلابی قیام‌های خوارج

یکی از مهمترین وجوه مشترک قیام‌های خوارج در دوره اموی شیوه مبارزاتی و شعار «لا حکم الا لله» آنها است که به عنوان شاخصه مشترک همه قیام‌های خوارج در دوره اموی و عباسی مطرح بود. در طول دوره اموی شاهد قیام‌های پراکنده خوارج با نیروی محدود و بدون سازماندهی هستیم که عمدتاً به راحتی سرکوب می‌شدند. در واقع هدف از این قیام‌ها فقط ادای تکلیف بود، زیرا خوارج، قیام در برابر ستمکاران و کافران را واجب می‌شمردند. جنگ‌ها و مبارزات خوارج در مقابله با امویان به شکل جنگ و گریز بود. قبل از آنکه دشمن خود را منظم کنند، آنها به سرعت حمله می‌بردند. پس از هر شکست نیز به داخل ایران عقب نشینی می‌کردند و از این مناطق به عراق حمله می‌بردند (طبری، ۶ / ۱۱۹). به نوشته یعقوبی، در دوره خلافت معاویه، قریب و زحاف خارجی با گروهی از خوارج در بصره خروج کردند و شمشیر در میان نگهبانان حکومتی گذاشتند و جمع بسیاری از ایشان کشتند و به مسجد جامع رفتند و آنجا نیز مردمی را از دم تیغ گذراندند، آنگاه رو به قبیله‌ها نهادند و با آنها نیز چنان کردند (یعقوبی، بی تا، ۲ / ۲۳۲). در برخی مواقع نیز به سبب عدم اعتقاد خوارج به اصول مخفی کاری، قصد و هدف آنها فاش می‌شد و سرکوب می‌شدند. در دوره حکومت معاویه، مُستورد بن علفه قصد قیام علیه او را داشت که نیتش فاش شد؛ عده‌ای از خوارج دستگیر شدند و مستورد به ایران گریخت (طبری، ۵ / ۱۸۲).

خوارج با وجود شمار کم در عین حال مقاومت بسیار داشتند. آنها از یک سو به سبب قوت اعتقادی که داشتند و از سوی دیگر به سبب عدم اعتقاد به تقیه (اشعری، ۸۵)، با عده کم در مقابل تعداد زیادی از سپاهیان اموی مقابله می‌کردند. مهلب بن ابی صفره که از طرف عبدالملک بن مروان مأمور مقابله با خوارج بود، می‌گفت: سبحان الله، من هیچ قومی را مانند اینها ندیده‌ام و نشنیده‌ام. هر چه از آنها کم می‌شود گویا بر آنها افزوده شده است (ابن اعثم کوفی، ۷/ ۳۲).

از سوی دیگر خوارج در بسیاری از موارد، مخالفان خود را ترور می‌کردند. به نوشته یعقوبی، در سال ۱۰۷ق خالد بن عبدالله قسری، یزید بن العریف همدانی را والی سیستان کرد. زمانی که یزید به سیستان رسید روش او بد شد و فاسقی را آشکار ساخت. به همین سبب گروهی از خوارج بر او تاختند و هنگامی که در مجلس خود نشسته بود و ۱۵۰۰ نفر مسلح بر سر وی ایستاده بودند، او را کشتند و خود نیز کشته شدند (یعقوبی، بی تا، ۲/ ۳۱۹). خوارج پیش از آن نیز بشر الحواری، صاحب شرطه سیستان را به قتل رساندند (تاریخ سیستان، ۱۲۶). خوارج در سال ۱۵۲ق، معن بن زائده حاکم سیستان را ترور کردند (همان، ۱۴۷). آنها همچنین حنین بن محمد، عامل خراج سیستان را در محرم ۱۵۶ق ترور کردند (همان، ۱۴۸).

مقایسه علل شکست قیام‌های خوارج

بی تردید یکی از مهمترین علل شکست قیام‌های خوارج در دوره اموی، خشونت آنها بود که سبب بد نامی آنان در میان مسلمانان می‌شد. خوارج به سبب عقاید و دیدگاه‌های خاصی که داشتند، از هرگونه سازش و مدارا با مخالفانشان خودداری می‌کردند (اشعری، ۸۶-۸۵). به همین سبب در تمام دوره خلافت اموی و نیمی از خلافت عباسیان شاهد اعمال خشونت و ترور عمال و کارگزاران خلافت و بعضاً مردم عادی توسط خوارج در مناطق تحت نفوذشان هستیم. بی تردید تنها خشونت خوارج متوجه عوامل و کارگزاران بنی‌امیه و اشراف و فئودال‌ها نبوده است، بلکه با توجه به دیدگاه‌های افراطی خوارج، کشتن تمامی مخالفان عقیدتی آنها واجب بود و در بسیاری از مواقع خشونت آنها متوجه مردم عادی می‌شد. آزارقه خشن‌ترین گروه خوارج بودند که با بی‌رحمی به کشتار مردم شهرها و روستاهای اطراف می‌پرداختند. به نوشته طبری، آرازقه به رهبری زبیر بن ماحوز به مداین حمله بردند و کودکان زنان و مردان را

به قتل رساندند و شکم آنها را دریدند، آنگاه به سابط رفتند و بسیاری از مردم این منطقه را کشتند (طبری، ۶/ ۱۲۱؛ ابن ابی الحدید، ۲/ ۲۸۰۲). در دوره خلافت معاویه، قریب و زحاف خارجی با گروهی از خوارج در بصره خروج کردند و شمشیر در میان نیروهای امنیتی گذاشتند و جمع بسیاری از ایشان کشتند و به مسجد جامع رفتند و آنجا نیز مردمی را از دم تیغ گذراندند، آنگاه رو به قبیله‌ها نهادند و با آنها نیز چنان کردند (یعقوبی، بی تا، ۲/ ۲۳۲).

شدت خشونت خوارج سبب می‌شد که برخی از قبایل و مردم شهرها برای حفظ خود از خشونت خوارج، با نیروهای اموی برای سرکوب آنها همکاری می‌کردند. به گفته منابع، شهر اصطخر به دلیل خبررسانی مردم آنجا به مهلب برای مقابله با ازارقه، توسط این گروه ویران شد (مبرد، ۱/ ۲۹۴). در واقع خوارج در این ایام از صورت یک جریان مذهبی به شکل یک جریان آشوبگر تبدیل شده بود (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۲/ ۱۴۷). شدت بدنامی خوارج به حدی بود که مردم آنها را سگان جهنم می‌خواندند (ابن اثیر، ۴/ ۲۸۵).

یکی دیگر از علل شکست قیام‌های خوارج در دوره اموی، عقاید خشک و متحجر خوارج بود. نباید گمان شود که چون خوارج درباره رهبری در جامعه خود دیدگاه‌های تساوی طلبانه داشتند و با دودمان حاکم اموی یا عباسی سرسختانه دشمنی می‌ورزیدند، می‌بایست جنبش آنها جنبشی مردمی بوده باشد. از لحاظ فکری، افراد ورهبران تشکیل دهنده گروه‌های خوارج عمدتاً افرادی متحجر و خشک مغز بودند. اعضای این جامعه، خود را مردمی خاص می‌پنداشتند و عقیده داشتند که تنها آنها هستند که به بهشت می‌روند. برای پرهیز از آلودگی از تماس با توده‌های مسلمان غیر خارجی خودداری می‌ورزیدند و می‌گفتند که اینان مرتکب کبایر شده‌اند و به عقیده ازارقه هر که مرتکب گناه کبیره‌ای شود در شمار کفار و مشرکان می‌آید (باسورث، ۸۹). در حقیقت یاران و هواداران خوارج، خود به سوی ایشان می‌آمدند نه اینکه آنان به طرفشان بروند (ولهاوزن، ۳۹). خوارج شرایط سختی را برای کسانی که می‌خواستند به آنان بپیوندند ایجاد می‌کردند. به نوشته اسفراینی، هرکس که به محل تجمع ازارقه نزدیک می‌شد برای اثبات صدق گفتار و کردارش باید یک نفر از مخالفان آنها را که اسیر ازارقه بود به قتل می‌رساند (اسفراینی، ۵۰). به همین سبب مردم این مناطق به سوی دو گرایش نیرومند سیاسی مذهبی یعنی تشیع و تسنن گرایش پیدا کردند. در واقع به سبب این اعتقادات تند و عقاید افراطی بود که ازارقه نتوانستند دوام زیادی داشته باشند و به سرعت سرکوب

و تضعیف شدند.

وجود اختلاف داخلی میان خوارج در سرکوب قیام‌های آنها نقش مهمی داشت. در واقع خوی جدال و مباحثه که در میان خوارج بود (باسورث، ۸۸) از یک سو و عقاید خشک و خشن آنها از سوی دیگر سبب می‌شد که راه تفرقه و جدایی را در پیش گیرند و در بسیاری از مواقع رو در روی یکدیگر به نبرد بپردازند. مهلب اختلاف و درگیری میان خوارج را تنها راه هلاک آنها می‌دانست (طبری، ۳۰۹/۶) و در تلاش بود با ایجاد تفرقه در میان خوارج قدرت آن‌ها را تضعیف کند. به نوشته ابن ابی الحدید با وقوع اختلاف بین پیروان عبدربه صغیر و قطری، در جیرفت جنگی در گرفت که در حدود دو هزار نفر از خوارج کشته شدند (ابن ابی الحدید، ۱۹۷/۴).

در مشرق خلافت تعداد فرقه‌های خارجی که دست به قیام زدند بسیار بود و آن گونه که از اوضاع بر می‌آید یکدیگر را به کفر متهم می‌کردند (شهرستانی، ۱/۱۲۱). ملطی در کتاب *التنبیه و الرد*، خوارج را بیست و پنج فرقه می‌داند (ملطی، ۱/۱۷۸). بی‌تردید تأثیر اختلافات داخلی ازارقه که به حیات و بقائشان پایان بخشید کمتر از تأثیر مهارت مهلب در جنگ علیه آنان نبود (ولهاوزن، ۱۰۴). اختلافات داخلی و تقسیم به فرق فرعی، نهضت خارجی را سخت ناتوان کرد (پطروشفسکی، ۶۵؛ طقوش، ۲۴).

نتایج و تأثیرات قیام‌های خوارج در عراق و سیستان

قیام‌های خوارج از دو جنبه در ضعف و سستی خلافت اموی مؤثر واقع شدند. این قیام‌ها از یک سو جنبه نظامی قدرت امویان را تحلیل بردند و از سوی دیگر ماهیت حکومت فاسد اموی را آشکار ساختند و مشروعیت امویان را به چالش کشیدند. در واقع خوارج به عنوان مخالفان همیشگی امویان، نقش مهمی در تضعیف ساختار خلافت آنان داشتند و دفع شورش و فتنه دائم و مستمر آنها مستلزم صرف هزینه بسیار بود. در این دوره شاهد پایداری خوارج در برابر سپاه اموی هستیم. به نوشته طبری، در دوره خلافت معاویه یک سپاه چهل نفری از خوارج به رهبری ابولبال مرداس بن ادیه سپاه دو هزار نفری ابن زیاد را فراری دادند (طبری، ۳۱۴/۵). شیب خارجی در دوره حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق در کوفه قیام کرد و دو بار برای ساعاتی کوفه را تصرف کرد (یعقوبی، بی تا، ۲/۲۷۵). به نوشته ابن کثیر، مروان

حمار آخرین خلیفه اموی به دلیل اینکه به جنگ‌های خوارج مشغول بود نتوانست نصر بن سیار را برای مقابله با ابومسلم یاری دهد (ابن کثیر، ۱۰/۵).

بسیاری از رهبران و عناصر قیام‌های خوارج در دوره اموی، از بزرگان و نخبگان مذهبی عصر خویش محسوب می‌شده و در میان مردم از وجهه و جایگاه والایی برخوردار بودند (ابن ابی الحدید، ۵/۱۰۶؛ ابن اثیر، ۳/۵۱۸). حضور آنها در قیام علیه امویان سبب تضعیف مشروعیت حکومت امویان می‌شد. حوثره اسدی، از رهبران قیام‌های خوارج، از شجاع‌ترین و قوی‌ترین رهبران سپاه حضرت علی (ع) بود که در بسیاری از وقایع با وی بود و در جریان تحکیم از وی جدا شد. او مردی عابد و زاهد بود (ابن اثیر، ۳/۴۱۱). به نوشته مبرد، مُسْتَوْدِ بن عَلفَه، از رهبران خوارج کثیر الصلاه و شدید الاجتهاد بود (مبرد، ۳/۱۷۵؛ ابن ابی الحدید، ۴/۱۳۴). قریب بن مره ازدی و زحاف طایی، از رهبران قیام‌های خوارج علیه امویان، از عابدان و مجتهدان اهل بصره بودند (ابن ابی الحدید، ۴/۱۳۵).

خوارج در حدود هفت قرن حضور در ایران، تأثیرات مهمی در این منطقه داشتند. از جنبه اجتماعی با توجه به عقاید خاصی که داشتند، حضور آنها بخصوص در سه قرن نخست هجری، سبب گسترش ناامنی و وحشت در میان مردم این منطقه شد. در حقیقت خشونت خوارج فقط متوجه کارگزاران خلافت نبود و خوارج، تمام مخالفان عقیدتی خود را کافر و کشتن آنها را واجب می‌دانستند؛ به همین سبب در موارد متعدد به روستاها و شهرهای اطراف حمله می‌کردند و با سبیتی هولناک مردم این مناطق را قتل عام می‌کردند. حمزه بن آذرک که در دوره عباسی قیام کرد، به غارت و ویران کردن روستاهای پیرامون زرنگ روی آورد، درختان نخل را از بن بر می‌کند و رهگذرانی را که از دشت و بیابان می‌گذشتند می‌کشت (بغدادی، ۱/۷۸). به نوشته بیهقی، حمزه بن آذرک و نیروهایش از طریق قهستان و ترشیز به روستاهای اطراف بیهقی و از جمله روستای «ششتمد» که زادگاه ابن فندق است حمله کرده و مردم آنجا را به محاصره درآوردند. چون محاصره چهل روزه آنجا نتیجه‌ای نداد، به قصبه بیهقی رفته و مدت یک هفته آنجا را غارت کرده و حدود سی هزار تن از مردان و پسران را قتل عام کردند. سپاهیان حمزه از جمله به یک مدرسه که سی دانش آموز در آن مشغول به تحصیل بودند حمله بردند، مدرسه را بر سر ایشان خراب کردند که در نتیجه کودکان و معلمشان کشته شدند (بیهقی، ۱/۱۴۳). در همین حملات نیروهای حمزه، مسجد جامع سبزوار را نیز ویران

کردند و بیش از سی هزار تن را به قتل رساندند (همان، ۱۴۵). از این گذشته فعالیت خوارج در ایران سبب آشفتگی اوضاع این منطقه می‌شد و زمینه را برای گسترش ناامنی در این منطقه و گسترش فعالیت اقوام راهزن و وحشی در این منطقه فراهم می‌ساخت. بلاذری به نقل از یکی از شاعران در سیستان آورده است که: «بشارت ده سیستان را به گرسنگی و جنگ و به آمدن ابن فصیل و راهزنان عرب که نه از زر سیریشان بود و نه از سیم» (بلاذری، ۵۵).

از جنبه اقتصادی عملکرد خوارج در ایران را می‌توان مثبت ارزیابی کرد. حکام و کارگزاران اموی اشخاص فاسدی بودند که غالباً کارشان فقط پر کردن جیب خود و کیسه خلیفه اموی بود. آنان از طریق انواع ضرائب و خراج که در وصول آن هم شدت و قساوتی بی‌سابقه نشان می‌دادند (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۲/۳۵)، این کار را انجام می‌دادند. خوارج در دوره حاکمیت خود در سیستان، به تشکیل جوامع خودگردان در این منطقه دست می‌زدند و از خروج خراج و مالیات از این منطقه خودداری می‌کردند. خوارج در مدت حضور خود در سیستان از مردم این منطقه مالیات دریافت نمی‌کردند و از اخذ مالیات از مردم توسط عمال خلیفه نیز جلوگیری می‌کردند (تاریخ سیستان، ۱۷۶-۲۷). به همین سبب حضور خوارج در سیستان را می‌توان از جنبه اقتصادی مثبت ارزیابی کرد. به جهت آنکه با جلوگیری از خروج مالیات از مناطق تحت نظارتشان و مهمتر از آن، برخورد با حکام و کارگزاران فاسد اموی، در خصوص امنیت و آرامش اقتصادی مردم منطقه نقش موثری ایفاء نمودند.

از جنبه دینی حضور خوارج در سیستان سبب گسترش اسلام در این منطقه شد. خوارج در اصل با هدف گسترش و نشر اسلام به ایران و سایر مناطق نرفتند، بلکه این امر از تبعات حرکت‌های آنان بود. آنها که مجبور به گریز به این نقاط شده بودند برای تداوم مبارزه ضد اموی خود نیاز به حامیان جدیدی داشتند. این اشتراک منافع خوارج با بعضی از ایرانیان که البته هر یک انگیزه‌های خاص خود را در این نزدیکی دنبال می‌کردند، غیر مستقیم به انتشار اسلام در نقاطی از ایران کمک کرد؛ البته اسلامی که خوارج مروج آن بودند از نوع خارجی آن بود (مفتخری، ۹).

یکی دیگر از نتایج قیام‌های خوارج در سیستان، زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت‌های محلی در دوره خلافت عباسیان در این منطقه بود. در واقع ایجاد حکومت‌های خودگردان توسط خوارج در دوره خلافت اموی، به حکومت‌های محلی ایران در دوره خلافت عباسی

الگو و روشی برای استقلال و خودمختاری دادند و خوارج با پیوستن به حاکمان محلی این مناطق در دوره خلافت عباسی نقش مهمی در جنبش‌های آنان داشتند. یعقوب لیث که در دوره خلافت عباسی حکومت صفاریان را در سیستان تشکیل داد، خوارج را برای ورود به سپاه خود ترغیب نمود و وعده کرد که این عمل موجب ارتقای درجه سپاهیگری آنان خواهد شد (تاریخ سیستان، ۲۰۳). بدین سان یعقوب لیث با جذب خوارج به سپاه خود، هم از جانب حملات آنها که مردمی جنگجو بودند در امان ماند و هم برای تأمین امنیت مرزها از نیروی آنها بهره برد.

نتیجه‌گیری

قیام‌های خوارج علیه حکام اموی عمدتاً در دو منطقه عراق و ایران ادامه یافت. در عراق به سبب جهت‌گیری‌های سیاسی و عقیدتی با حکومت اموی مخالف بودند. در قسمت‌های مختلف ایران از جمله منطقه سیستان (به عنوان مرکز عمده جنبش‌های خوارج در ایران)، به سبب فشار اقتصادی که متحمل می‌شدند و گرایش‌های ملی و مذهبی که داشتند با حکومت اموی مخالف بودند و زمینه برای پیوستن آنها به جنبش‌های مخالف اموی آماده بود.

بر این اساس قیام‌های خوارج در عراق و سیستان دارای نقاط اشتراک و افتراق بسیاری بودند و در نهایت نتایج متفاوتی در جامعه عصر اموی داشتند. یکی از مهمترین وجوه مشترک قیام‌های خوارج، سبک و شیوه مبارزاتی این قیام‌هاست. شیوه مبارزاتی قیام‌های خوارج عمدتاً به شکل جنگ و گریز بود و پس از هر حمله به داخل ایران می‌گریختند. آنها در برخی موارد از سیاست ترور مخالفان خود نیز بهره می‌بردند. از دیگر نقاط اشتراک قیام‌های خوارج در عصر خلافت اموی، مشترک بودن علل شکست و ناکامی این قیام‌هاست. قیام‌های خوارج به سبب خشونت آنها و عدم سازگاری با دیگر گروه‌ها از یک سو و اختلاف بین آنها به سبب عقاید خشک و خشنی که داشتند از سوی دیگر با شکست مواجه شد. یکی از مهمترین حربه‌های حکام اموی برای تضعیف خوارج، تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف بین آنها بود تا به این وسیله آنها را سرکوب کنند.

این قیام‌ها با وجود نقاط اشتراکی که داشتند، دارای نقاط افتراق بسیاری بودند. یکی از مهمترین نقاط افتراق قیام‌های خوارج در دوره اموی، اهداف این قیام‌هاست. در حقیقت قیام-

های خوارج در عراق بیشتر ماهیت عقیدتی داشتند و شعار عمده این قیام‌ها مبارزه با سیاست دین ستیزی خلفای اموی بود، در حالی که قیام‌های خوارج در ایران با توجه به حضور برجسته موالی در این قیام‌ها، به جهت فشار اقتصادی که متحمل می‌شدند بیشتر جنبه اقتصادی داشت.

نتیجه نهایی و مشترک قیام‌های خوارج در عراق و سیستان، تضعیف ساختار خلافت اموی بود. قیام‌های خوارج در عراق، بیشتر در تضعیف عقیدتی و مبانی فکری و مشروعیت خلافت اموی موثر واقع شد. در حالی که قیام‌های خوارج در ایران در بُعد اقتصادی و اجتماعی تاثیرات بیشتری در پی داشت. از مهمترین نتایج این قیام‌ها، گسترش ناامنی در بخش‌هایی از ایران و جلوگیری از اخذ خراج و جزیه از موالی و گسترش اسلام در برخی از نقاط ایران بود. یکی از نتایج مهم قیام‌های خوارج در ایران، ایجاد زمینه برای گسترش نارضایتی در قسمت‌های مختلف ایران از دستگاه خلافت بود. پیامد نهایی این جریان نیز در ارائه خط مشی برای حکومت‌های محلی در ایران موثر واقع گردید. خصلت استقلال‌جویی و جدایی از دستگاه خلافت که خوارج همواره در قیام‌های خود دنبال می‌کردند، ماهیت مشترک حکومت‌های محلی ایران این دوره محسوب می‌شود. در حقیقت خوارج به حکومت‌های محلی ایران در دوره خلافت عباسی الگو و روشی برای استقلال و خودمختاری دادند و در شکل‌گیری این حکومت‌ها نقش مؤثری داشتند.

کتابشناسی

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابراهیم محمد ابوالفضل، نشر مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
- ابن اثیر، عزالدین بن علی، الکامل فی التاریخ، دارصادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.
- ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، ط الاولی، دارالضواء، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ط الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- ابن حزم اندلسی، جمهره انساب العرب، تحقیق لجنه من العلماء، ط الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳ق.

- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، موسسه مطبوعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳.
- ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن محمد بن ابی بکر، وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان، تحقیق احسان عباس، نشر دار صادر، بیروت، بی تا.
- ابن عبدربه، شهاب الدین احمد، العقد الفرید، ط الاولی، نشر دارالمکتبه العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، ط الاولی، نشر دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- ابن مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، ط الثانیه، نشر سروش، تهران، ۱۳۷۹.
- اشعری، ابوالحسن علی، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصنّین، تحقیق نعیم زرزور، ط الاولی، نشر مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۲۶ق.
- اصفهان، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صغر، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- اسفراینی، طاهر بن محمد، التبصیر فی الدین، تحقیق کمال یوسف الحوت، ط الاولی، نشر عالم الکتاب، لبنان، ۱۴۰۳ق.
- میرد، ابوالعباس، الکامل فی اللغه و الادب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط الثانیه، نشر دارالفکر العربی، قاهره، ۱۴۱۷ق.
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، چ دوم، نشرامیر کبیر، تهران، ۱۳۷۷.
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ط الثانیه، نشر دارالآفاق الجدید، بیروت، ۱۹۷۷م.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق سهیل ذکار ریاض زرکلی، ط الاولی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
- ، فتوح البلدان، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۸۸م.
- بلعمی، ابوعلی، تاریخنامه طبری، تحقیق محمد روشن، چ سوم، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳.
- بیهقی، ابوالحسن، تاریخ بیهقی، ط الاولی، نشر دار اقرأ، دمشق، ۱۴۲۵ق.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، نشر پیام، تهران، ۱۳۵۳.
- تاریخ سیستان، تحقیق ملک الشعراى بهار، تهران، چ دوم، نشر کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- ترکمنی آذر و پرگاری، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، چ چهارم، نشر سمت، تهران، ۱۳۸۵.
- حیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۴.

- حموی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان، ط الثانية، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵م.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۸ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، نشر امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- ، تاریخ مردم ایران، چاپ هشتم، نشر امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۲.
- ، دو قرن سکوت، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۸.
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، چ چهارم، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، به کوشش محمد سعید کلیانی، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- صدیقی، غلامحسین، جنبش های دینی ایرانی، چ دوم، نشر پازنگ، تهران، ۱۳۷۵.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، چ هفتم، نشر فردوس، تهران، ۱۳۷۸.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط الثانية، دار التراث، بیروت، ۱۳۷۸ق.
- طقوش، محمد سهیل، دولت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، چ سوم، انتشارات حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۶ش.
- عواجی، غالب بن علی، الخوارج تاریخهم و آرائهم الاعتقادیه، ط الاولى، مکتبه السنه النشر، ریاض، ۱۴۱۸ق.
- قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تحقیق سید جلال الدین تهرانی، نشر توس، تهران، ۱۳۶۱.
- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، چ ششم، نشر دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، چ سوم، نشر امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- مسعودی، علی بن حسین، التنبيه والاشراف، تحقیق عبدالله اسماعیل الصاوی، دار الصاوی، قاهره، بی تا.
- ، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، ط الثانية، دار الهجره، قم، ۱۴۰۹ق.
- مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، ط الثانية، نشر سروش، تهران، ۱۳۷۹.
- مفتخری، حسین، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، نشر سمت، تهران، ۱۳۸۹.
- مفتخری، حسین، زمانی، حسین، خوارج در ایران، نشر مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۷۹.
- ، تاریخ ایران از ورود اسلام تا پایان طاهریان، چ چهارم، نشر سمت، تهران، ۱۳۸۷.

- ، خوارج در ایران، مجله مقالات و بررسی ها، دفتر ۶۱، تهران، ۱۳۷۶، ص ۴۲-۵۹.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، ط الثالثه، مکتبه مدبولی، قاهره، ۱۳۶۱ق.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، *البدء و التاریخ*، مکتبه الثقافه الدینیه، بیروت، بی تا.
- ملطی، ابوالحسین محمد، *التنبیه و الرد*، ط الثانیه، للتراث نشر مکتبه الازهریه، قاهره، ۱۹۷۷م.
- منقری، نصر بن مزاحم، *وقعه الصفین*، تحقیق عبد السلام محمد هارون، ط الثانی، مؤسسه العربیه الحدیثه، قاهره، ۱۳۸۲ق.
- ولهاوزن، یولیوس، *تاریخ سیاسی صدر اسلام*، ترجمه محمود رضا افتخار زاده، چ اول، نشر معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۵ش.
- یعقوبی، ابن واضح، *البلدان*، ط الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- ، *تاریخ یعقوبی*، چ ششم، دار صادر، بیروت، بی تا.
- Bothworth, C.E. *Mawali between shia and kharijites, The Cambridge History of Iran*, Ed. K.n. Frye.: Cambridge university press, London, 1975.